

# تأثیر سلف ادب و زکار ساسانی در ادب و زکار عباسی

## کتاب جاویدان حسرد

ترجمه و پیشگفت از : امام شوشتری

« . . . دیدم بزرگترین و ارج دارترین چیزها خرد است و داشتن خوی های نیکو و بردباری آراسته ترین رفتارهاست و دلسوزی بدیگران و الاترین کارهاست و میانه روی نیکوترین روشها و فروتنی ستوده ترین روالها . خداوند ما را بس است و او نگهبان خوبیهاست . . . . »

انوشروان دادگر - (از کتاب تجارب الامم ابوعلی مسکویه)

فارسی قرار گرفت، بلکه فرهنگ توده مردم ایران تأثیر بسیاری از حیوانی و زبانی و گسترش در آن زبان پدید آورد. برای اثبات سخنی که گفتیم دلیل های فراوان در شاخه های گونه گون فرهنگ روزگار عباسی وجود دارد که نویسنده به پاره ای از آنها در گفتاری که سال گذشته برای مجله «تلاش» نوشته بودم اشاره کرده و مثالهایی نشان داده بودم و چندی پیش نیز در یک سخنرانی که در انجمن قلم کردم گواهی های فراوانی از نفوذ مثل زدها و مجازهای ایرانی که به زبان عربی روزگار عباسی درآمده است و مایه زیبایی آن زبان در شعر و نثر گردیده، نیز نشان دادم.

در اینجا بر آنم یک گواهی دیگر را در این زمینه بشناسانم و در میانه یکی از کتابهای اخلاقی روزگار ساسانی را که پاره ای از ترجمه عربی آن بازمانده است، بار دیگر به فارسی برگردانم تا تراز گاه اندیشه های فرهنگی ایرانیان آترمان به ویژه در زمینه

کسانی که در ادب عربی و تاریخ آن بررسی ژرفی می دارند نیک می دانند همین که زبان عربی از بیابانهای عربستان به عراق که کانون ادب فارسی روزگار ساسانی بود و «دل ایرانشهر» نام داشت، در پی گسترش دین اسلام درآمده، دیگر گونی محیط نخستین، بادومین، به ناچار زبان و ادب عربی را زیر تأثیر خود گرفت تا آنجا که میتوان گفت زبان عربی نه تنها از دیدگاه پذیرش واژه های نو بلکه در شیوه بیان نیز پاک دیگرگون گردید و آن خشکی که ویژه زبان مردمان بیابانگردست، رفته رفته از سیمای زبان زدوده شد و با کوشش ترجمانان ایرانی و شاعران ایرانی عرب زبان، زبان عربی زبانی گردید که شایسته گروه های متدین و فرهنگی بوده باشد و آماده شد که وسیله رسانیدن معنیها و مفهومی های تازه که تا پیش از آن زمان به بیان چنان مفهومی هایی توانا نبود، توانا شود. زبان عرب در عراق نه تنها زیر تأثیر ترجمه کتابهای

فلسفه و اخلاق نموده شود.

یکی از هنرهای ادبی فارسی که در روزگار ساسانیان رواج بسیاری داشته «هنر گفت و گو» یا صنعت «سؤال و جواب» است. به این گونه که شاعر یا نویسنده مطلبی را که میخواهد بیان کند از زبان دو گوینده که بایکدیگر گفتگو دارند به شکل پاسخ و پرسش می نویسد یا می سراید. از نمونه این هنر در ادب عربی پیش از اسلام و تأپیش از روزگار عباسیان، هیچ اثری سراغ نداریم ولی در ادب ایرانی پیش از اسلام، این هنر رواج بسیاری می داشته است.

این شکل نویسندگی در ادب فارسی پس از اسلام نیز رواج داشته و دارد و چگونگی نوشتن رساله های مذهبی خودمان نمونه ای از این هنر ادبی است که در ایران پیش از اسلام نیز پیشینه بسیاری می دارد.

تا آنجا که نویسنده در ادب عربی جستجو کرده ام نخستین کسی که در شعر عربی این هنر را بکار برده، حسن بن هانی اهوازی معروف به ابونواس است که مرگ او را میانه ۱۹۵ تا ۲۰۵ هجری نوشته اند.

ابونواس در چکامه ای که در نکوهش ابان لاضی شاعر هم زمان خود، آن کسی که کتاب کلیله و دمنه را بشعر عربی ترجمه کرده بود، سروده در آن چکامه این هنر ادبی را خیلی زیبا بکار برده است.

از جمله شعرهای آن چکامه یکی اینست:

پس به ابان گفتم: خدایم منزله است

او گفت، مانی منزله است

باری ابونواس در همه چکامه صنعت سؤال و جواب یا به فارسی گویم هنر گفت و گورا خیلی زیبا به کار برده که می گمانم یک پیروی از ادب ایرانی زمان ساسانیان است. چون شعرهای او خیلی تند است از ترجمه همه آنها خودداری نمودم. نمونه این هنر ادبی در اثر عربی به ویژه جاهانی که از کتابهای فارسی ترجمه کرده اند خواه ترجمان گفته باشند که سرچشمه سخن او کجاست و خواه نگفته، خیلی فراوانتر از شعر عربی است. در اینجا یکی از کتابهای روزگار ساسانی که بر پایه این هنر ادبی نگاشته شده بوده است اشاره میکنم. شیوه نوشتن آن کتاب خود گواه روشنی است بر آنچه گفتم.

این کتاب در روزگار خسرو انوشروان نگاشته شده بنام «جاویدان خرد» و برای ترجمه عربی آن نام «الحکمه الخالده» را برگزیده اند.

ترجمه عربی کتاب «جاویدان خرد» که بشکل گفت و گو میانه خسرو انوشروان و گروهی از پیرامونیان او نگاشته شده است در کتاب «تجارب الامم» ابوعلی مسکویه معروف به خازن،

خرانداد پناه خسرو (عضدالدوله) بویه وندباز مانده است و آقای دکتر محمد محمدی رئیس کنونی دانشکده الهیات آنرا در کتاب «الروافد الفارسیه فی الادب العربی» پژوهیده و به شکل زیبا و ویراسته ای در بیروت چاپ کرده است.

چون این گراسه هم از دید زمینه مطلب و اندیشه های والائی که در آن آمده است دارای ارج فراوانی است و هم از دید شیوه نوشتن، هنر گفت و گو را در ایران زمان ساسانیان نیک نشان میدهد دارای ارزش میباشد. از این رو نویسنده از روی متنی که در کتاب آقای دکتر محمدی آمده است گراسه «جاویدان خرد» را به فارسی ترجمه کردم و برای چاپ در مجله هنر و مردم فرستادم به امید آنکه خواندن آن پارهای از کج فہمی هائی را که در زمینه زبان فارسی روزگار ساسانیان به غلط انتشار دارد از مغزها بزاید و جوانان بدانند زبان فارسی روزگار ساسانی که همان زبان رودکی و فردوسی است بسیار مایه وور و زیبا و رسا و توانگر بوده است.

\*\*\*

از کتابهای منسوب به انوشروان کتابی بوده بنام «پرسش نامه»، احمد بن محمد مسکویه در کتاب «الحکمه الخالده» زیر عنوان «فرزانگی هائی که از انوشروان گفته اند» سخنانی آورده است بدین گونه:

۱- هر چه را در راه شهوت خود بکار بردی تا از آن به چیزی رسی، بدان که آنرا فراچنگ نیآورده ای و او ترا فراچنگ آورده و پارهای از ترا تپاه کرده است. خردمندی که از هوس دست میکشد مانند کسی است که دست از خوراکی باز میدارد تا بتواند بر خوراکهای دیگر دست یابد یا کسی که زشت کاری های خود را نهفته میکند تا زشت کاری او نهان ماند و از آنها بتواند بیشتر کام گیرد.

انوشروان گفته:

۲- هر گاه کسی هوس را بر خرد چیره کرد خوی های نیک خود را بد کند. خرسندی را بدل گرفتگی، دانشمندی را به بی کاری، بخشندگی را به ولخرجی، میانه روی را به بخل و بخشایش را به ترس برمی گرداند.

هر گاه یکی را خودخواهی به چنین جایی کشانید دیگر هیچ آدمی را بجز خود و تندستی خود و هیچ دانشی را بجز آنکه با آن برتری فروشد و ایمنی را جز برای زیر دست ساختن مردم و توانگری را جز برای بدست آوردن مال و دل آسودگی را جز برای داشتن گنج ها انباشته، نشناسد. همه این خوی هادشمن میانه روی و دورکننده آرمانها و فراز آورنده زبان هاست.

گفته است:

۳- مستی در دوا زده چیز است. در کسی مستی پدید

هنر و مردم

نیاید مگر بکند همه آنها و یارخی از آنها . آن دوازده چیز اینهاست .

مستی شراب ، مستی خودپرستی ، مستی زیبارویی ، مستی شهوت ، مستی باده ، مستی هوس ، مستی زور ، بدان که شکم پرستی گونه‌ای از مستی است . و بسیار خوابیدن نیز مایه‌مستی . چیرگی نادانی مستیست و چیرگی غم‌مستی و چیرگی هرخوی زشتی مستی .

انوشروان گفته است :

۴ - کسی که خرد ندارد نیرومندی سرافرازش نکند . آنکه خرسندی ندارد بسیاری مال توانگرش نازد . آنکه باوری ندارد از بسیاری روایت فقه نیاموزد .

آنکه خرد را از دست داد و تنها به‌غالب‌ها دل بست اگر چه در ظاهر تن و جانی دارد از آدمی‌گری بی بهره‌است .

۵ - پرسیدند بی‌نیازکننده‌ترین دارایی چیست ؟

گفت : پاک‌منش و چیرگی بر آرزوها .

۶ - پرسیدند چه شکوهی در فرمانروایان برای فرمانروا

بهرتر است و سود آن برای مردم بیشتر ؟

گفت : شکوه دادگری و پاک‌منشی و کوتاه‌کردن دست

بدکاران و بزه‌کاران .

۷ - پرسیدند : آیا برای پادشاهان خوشبختی بهتر است

یا خرد ؟

گفت : خوشبختی بخرد پیوسته است و خوشبختی از

نشانه‌های خردمندی است .

۸ - پرسیدند : چه کسی به‌شهریاری شایسته‌تر است .

گفت : آنکه به‌بهبازی مردم بیشتر دل‌بندد و به‌راه‌بردن

کارها داناتر باشد .

گفتند : پس از آن که :

گفت : آنکه بر هوای نفس لگام زده و بیشتر از دیگران

بر آن چیره شده است .

گفتند : فرمانروا از چه راهی بی‌بخشنودی خداوند از

خودش خواهد برد .

گفت : خدا از فرمانروایی بخشنودست که مردم را از تنبلی

بازدارد و دنبال هوس‌هایش را رها سازد و به‌بهبازی مردم

و برانداختن ستم از میان ایشان بکوشد .

پرسیدند : آن شادی که شهریاران را خشنود می‌سازد

چيست ؟

گفت : مایه شادی برای هر شهریار و دیگران آن چیزی

است که امیدی نیکو و فرجامی خوب در آن باشد و نزد خردمندان

هر چه جز این باشد ، دورانداختنی است .

پرسیدند : آیا از مایه‌های شادی چیزی که از چنین

امیدهایی آزاد باشد می‌تواند لذت بخشید ؟

گفت : من چیزی که از چنین امیدی آزاد باشد و لذت

بخشد سراغ ندارم جز دل خنک‌ساختن در یک گونه کینه‌توزی .

گفتند : خرسندی و فروتنی در چیست ؟

گفت : خرسندی در خشنودی به‌بهره خوش است

و دل‌بستن به چیزی که نباید به‌بیش از آن دل بست . فروتنی

پذیرفتن رنج از هر کسی است و نرمی برابر فرودستان خود .

گفتند : میوه خرسندی و فروتنی چیست ؟

گفت : میوه خرسندی دل‌آسودگی‌ست و میوه فروتنی

دوستی .

پرسیدند : خودبینی و ریا چیست ؟

گفت : خودبینی آن است که آدمی در خود چیزی

پندارد که ندارد تا آنجا که همیشه رأی خود را درست و رأی

دیگران را نادرست پندارد . ریا آنست که ترّد مردم ، خوشتن را

جز آنچه هست بنمایاند و دارای ویژگی‌هایی نشان دهد که ندارد .

گفتند : کدامیک از اینها برای او زیانمندتر است ؟

گفتند : بخودش خودبینی و برای همنشینانش ریا . زیرا

چون ریاکار است همنشینانش از او ایمن نباشند و اوازیان

به‌ایشان ایمن نیستند .

گفتند : آرزو و بخل چیست و کدام يك زیانمندتر است :

گفت : آرزوست که مرد دنبال چیزی افتد که از حق او

نیست . بخل باز داشتن حق مردم از ایشان است و آرزو زیانمندترین

اینهاست زیرا آرزو ریشه بدی‌ها و پایه ستم‌کاری‌هاست . بخل

از آرزو برمی‌خیزد . آزمند را هیچ چیز در جهان سیرت‌سازد .

گفتند : تخم نیکبختی چیست ؟

گفت : خرد و دانش .

گفتند : آیا برتر از خرد و دانش چیزی هست ؟

گفت : رستگاری که آنها را می‌آراید و ناکامی آنها را

آلوده سازد .

گفتند: صبر ستودنی چیست؟  
گفت: پافشاری بر هر کار خوب و بازداشتن هوس از هر کار زشت.

گفتند: گوهر جوانمردی چیست؟  
گفت: پابندی بر پیمانها.

گفتند: دیگر چه؟  
گفت: آنچه فراخی زندگیترا دیگرگونه نکند و ترا از نیکی به بدی دریاندازد.

گفتند: گوهر پستی چیست؟  
گفت: بزهکاری که ماندهی آن گرگی است که چون بره یکسالهرا خواست بدرد باوگفت: تو دو سال پیش مرا دشنام دادهای.

گفتند: دیگر چه؟  
گفت: آنکه هوس خودرا هنگام جنبش لگام کند و چیره شدن بر خشم زمانی که کینه جوشیدن گرفت.

گفتند: فرهیخت سودبخش چیست؟  
گفت: کوشش در نیرومند کردن خرد.

گفتند: دیگر چه؟  
گفت: برداشتن بار ستمها از مردم. کوشش در راه فراهم آوردن نیکیها. پافشاری در چهار چیز: ایستادگی، خویشنداری، رنج برداری، کوشائی، ایستادگی بر نیکیها. خودداری از ناسزاها و زشتیها، رنج پذیری در راهی که برای بدست آوردن والایی و بزرگواری بآن نیاز باشد. کوشائی در کارهای بزرگ که رستگاری آدمیان در آنهاست. و نیز گفته است: ایستادگی از سیاه کاری و سپاسگزاری از نیکیها و آن بردو گونه است. ایستادگی در فرمان بردن از خدای بزرگ و ایستادگی در خودداری کردن از نافرمانی خدا. ایستادگی در فرمانبری خدا، انجام دادن بایاهاست و ایستادگی در خودداری از نافرمانی، دوری گزیدن از ناسزاها.

گفتند: شنیده ایم می گفتید: چهار چیز است که خردمند در هیچ حال نباید آنها را فراموش کند. دوست میداریم بدانیم آن چهار چیز چیست؟

گفت: آری آنها را برایتان باز می گویم و از آنها غافل مشوید. گذشت زمان، پندگیری از آن، نگرش در دیگر گونیهای جهان، آسیب هائی که چاره پذیر نیست.

گفتند: شنیده ایم می گفتید: هر کس توانست خود را از چهار چیز نگهدارد شایسته است که بدی نه بیند و خود بزهکار خویش نباشد. دوست داریم این چهار چیز را بشناسیم.

گفت: شتابکاری، خودبینی، ستیزه کاری، تبلی - زیرا میوه شتابکاری پشیمانی است و میوه خودبینی دشمنی، و میوه ستیزه کاری سرگردانی و تباهی و میوه تبلی بینوائی و تنگدستی.

پرسیدند: رهبری چیست؟  
گفت: چیزی که بهبود جهان در آنست.

پرسیدند: آیا آدمی در هر حالی بر کار خیر تواناست؟  
گفت: آری. زیرا هیچ نیکی نمیتواند همسنگ اندیشه خوب در سپاسگزاری از خداوند و دل پاکیزه داشتن از بدیها باشد.

پرسیدند: بهبود جهان در چیست؟  
گفت: شناختن بیماریها و درمان آنها در هر چیزی.  
گفتند: آیا آرمانی بالاتر از این آرمان در رهبری هست؟  
گفت: آری.

گفتند: آیا خیر کسی میتواند به همه مردم برسد؟  
گفت: با بسیاری مال نه. اما اگر کسی همیشه برای همه مردم نیکی آرزو کند، نیکی او به همه رسیده است.

گفتند: آن چیست؟  
گفت: آگاهی و دست یابی به ریزه کاریهایی که بتوان از آنها راز هر چیزی را باز شناخت و بر آمدن به چنین پایگاهی جز با اراده و خواست خدا آسان نیست.

پرسیدند: مرد چگونه میتواند ایمن زید؟  
گفت: زمانی که از گناه بیمناک باشد و از سر نوشتی که به ناچار روی خواهد آورد، اندوهگین نشود.

پرسیدند: نشان خوشبختی چیست؟  
گفت: خشنودی به داده خدا از پسند و ناپسند. خرسندی به چیزی که در این جهان که بدست آمده و به یاد خدا بدل پرداختن و بیرون راندن هوسها از آن. اینها نشانه خوشبختی است.

پرسیدند: اندیشه راست در زندگی چیست؟

گفت: برای کسی که بخواهد شادان زید، قناعت کردن.  
برای کسی که خواهان نام است کوشیدن در نیکوکاری و بیمه  
خیر رسانیدن. کسی که خواهان فراخی و افزون داری است  
خود را برای گناهکاری و انده خواری ورنج کشیدن آماده  
کرده است.

گفتند: برای بدست آوردن نام نیک کدام کوشش سازگارتر  
است و کدام کوشش برای بهیستی و کدام کوشش برای ایمنی.  
گفت: سازمندتر از هرتلاش کوشش در نیک نامی است.  
و دادن داد از خویشتن است و دوری کردن از ستم و یارمندترین  
کوشها برای ایمنی پرهیزیدن از گناه کردن است و برای  
بهیستی کوشیدن در راه حق و پرهیز از ستمکاری و آزمندی.

گفتند: کدام مردمان خردمندند و کدام هوشمند و کدام  
گریز.

گفت: خردمند آنکه هر چه را برای جهان دیگرش نیاز  
دارد می شناسد و اراده اش را باینانی بکار میاندازد. هوشمند  
آنکه هر چه را در کار این جهان ناگزیر پیش خواهد آمد،  
میشناسد. گریز آنکه در رفتارش با مردم هر چیزی را به آسانی  
خواهد شناخت و با ژرف کاری بهر کاری خواهد نگرست؟

گفتند: آیا خوشگذرانی را نیز زیانی است؟  
گفت: اگر باشد نباید از زمانهائی باشد که آدمی را از  
کارهای آن جهانی و نیک کردن زندگی این جهان بازدارد.

گفتند: کدام خوش زیستی گوارنده تر است؟  
گفت: بآن خوش زیستی که پس از انجام دادن کارهای  
بایسته به آن پردازند.

گفتند: شادی کدام مردمان گوارتر است؟  
گفت: در این جهان کسی که نیازی به یاری دیگران ندارد  
و گردش در بند دیگری نیست. در آن جهان آنکه کارهای  
نیکویش بیشتر است.

گفتند: کی آرامدلتر است؟  
گفت: آنکه بنا بودی دیگری شتابی ندارد و دیگری  
بنا بودی او.

گفتند: کدام دانش برای فرمانروا سودمندتر است؟  
گفت: آنکه بداند بستن دهن مردم از باز گفتن بدبها  
و زشتی هایش در توانائی او نیست. در چنین حالی هرگز

نخواهد کوشید مردم را با بیم دادن خاموش سازد و بر آن شود که  
بجز از راه زدودن زشتیهای خودش، مردم را از باز گفتن آن  
زشتیها بازدارد.

پرسیدند: بار خردمندی چیست؟  
گفت: بارهای ارجدار و والای آن بسیار است. من  
آنچه را که هم اکنون بیادم می آید برایتان می شمارم. از  
آنهاست که:

آدمی بر آن باشد همیشه به پاداش دادن نیکیها دل بندد  
و تا آنجا که تواند چنین کند.

دیگر آنکه پرهیزیدن از گناهان را سبک نگیرد.

دیگر آنکه: در هیچ حالی از زمانه ایمن نگرردد  
و به خوشیهای آن دل نبندد.

دیگر آنکه: بهیچگونه بدی دست نیازد.

دیگر آنکه: نیک اندیشی را از دشمن خود نیز باز نگیرد.

دیگر آنکه: از نادانان پیروی نکند. و بدنبال سودهای  
بزرگ این جهان نیفتد. زیرا سودهای آنجهانی است که نادان  
از آنها بهره ای ندارد.

دیگر آنکه: بهیچ کاری دست نیازد مگر پس از جستجو  
کردن و در نیکیدن و آهستگی:

دیگر آنکه: هرگز فراخ دستی او را خود پرست نازد  
و تنگ دستی نابدبار نکند.

دیگر آنکه: کردارش بادشمن نیز چنان باشد که از رای  
هیچ داوری بیسی بخود راه ندهد و میانه او و دوستاش کار  
چنان رود که هرگز به گله گذاری نیازی نیافتد.

دیگر آنکه: هیچکس را از فروتنی که در برابر او کرده  
کوچک شمارد و از ارج ناداران در برابر دارایان نکاهد مگر  
آنکه دارا مردی دانشی باشد و نادار مردی نادان.

دیگر آنکه: نزد او، هوشمندی در برابر خردمندی کاری  
بیهوده آید.

دیگر آنکه: ناتوانی نشان ندهد و از کوشش باز  
نیایستد.

دیگر آنکه: از گناهی که کرده و از یادافره آن ایمن مانده  
است گستاخ نشود که بار دیگر آن گناه را کند.

دیگر آنکه: در هیچ حالی بردباری و گران سنگی خود  
را از دست ندهد. و نیز از ستایش ستایشگران به چیزی که در او  
نیست، هرگز شادمان نشود.

دیگر آنکه: اگر کسی او را به رفتار زشتی که خود در

خویشتن آنرا می شناسد نکوهید، کینه ای از او بدل نگیرد.

دیگر آنکه: بکاری دست نزنند که بیم دارد سر انجام آن  
کار پشیمانی است.

دیگر آنکه: برداشتن رنج نیکوکاری و دست‌نیازیدن به عوسها و لذت‌گیری‌هایی که آمیخته به گناه است.

پرسیدند: برگردن شهیاران در برابر مردم چه چیزی افتاده و برگردن مردم در برابر شهیاران چه چیز؟

گفت: بر شهیاران است که با مردم به داد رفتار کنند و داد ایشان بدهند و خانه ایشان ایمن نگهدارند و مرزهایشان راستوار سازند و مردم نیز نیکخواه شهیار باشند و سپاسگزار او.

پرسیدند: شادی در چیست؟

گفت: شادی در چیزی است که روز پسین نیز شادی آورد و جز آن بازیچه است.

پرسیدند: آیا يك شادخواری دور از گناه هست؟  
گفت: نه.

گفتند: چابلوسی و خودبینی چیست؟

گفت: چابلوسی آن است که کسی را بستاید به چیزی که در او نیست. چابلوس از پذیرفتن چیزهای اندک و دست‌یازیدن به آنها تنگی ندارند. خودبین ستایش از کسی نمی‌پذیرد زیرا دارنده خودبینی خویش را تا آنجا برتر از ستودن‌ها می‌گیرد، که پاسخ گفتن به دورد فرودستان را نیز بخود نمی‌پسندد.

گفتند: ریا چیست و ظاهر سازی چه؟

گفت: ریا آنست که کسی بد باشد و نیکی کند و خوبی نشان دهد. ظاهر سازی آنست که خویش را بگونه نماید که ندر سرشت اوست.

پرسیدند: از این دو تا کدام بدتر است؟

گفت: نزد خود او ظاهر سازی. در کارها ریاکاری.

گفتند: چه چیز زیانه خشم را فرو نشاند.

گفت: یادآوری خشم خدای بزرگ درباره بنده‌ای که در زیانکاری‌ها سرکشی میکند و بردباری خدا در برابر او.

گفتند: آن چهار خوبی که می‌گفتید در خوبی‌ها برتر از آنها نیست، کدامند؟

گفت: فرمانبری خدای بزرگ. برتر گرفتن آن جهان بر این جهان. فرمانبری پادشاه در آنچه حق است. درنگ نکردن در پاداش دادن به نیکوکاران. و کار بدکاران به خدا سپردن.

گفتند: شنیده‌ایم می‌گفتید تباهی شاهان در این جهان و جهان دیگر در چیزی است که بودن آن هیچ نیکی سودی ندارد. ما دوست میداریم آنرا چنانکه شایسته است بشناسیم.  
گفت: کوچک داشتن دانشمندان و نیکان.

گفتند: شنیده‌ایم می‌گفتید آنکه رسوائی را بخود نمی‌پسندد از پنج چیز دوری می‌گیرند. آن پنج چیز کدام است؟

گفت آری: آز، بخل، خوار گرفتن دیگران، پیروی از هوس، بدبیر انداختن نویداها.

پرسیدند: بالاترین تنگ نزد شما چیست؟ آیا تنگی بدتر از آنچه ستوده‌اید هم هست؟  
گفت: آری. گناهان بزرگ.

گفتند: گناهان بزرگ کدامند؟

گفت: باز گرفتن از نیازمندان. بدتر از آن اینکه نویدی دهی و آنرا بجا نیاوری. رسوائی آورتر از آن اینکه به چیزی که از آن تو نیست و حتی در آن نداری، چشم‌بدوزی. سرآمد همه گناهان بزرگ شکستن مرزهای دین است.

گفتند: چه بهزیستی گوارتر و آسوده‌تر است:

گفت: آسوده زیستن در میان روی است در هنگام تنگدستی آسودگی در بسیاری توانگری نیست.

گفتند: مرد از چه راه اینم زید؟

گفت: آنکه با مدادان فرمان خدارا برد و شامگاهان در بندگی او کوشد و هنگام نماز بردن به خدا شادان باشد.

گفتند: آدمی چگونه تواند در هر حال به یاد خدا باشد و او را فراموش نکند؟

گفت: اگر در حالی باشد که از گناه بترسد آسان به یاد خدا افتد.

و نیز می‌گفت: بخل و ورزیدن از بدبیر انداختن وعده‌ها بهتر است. زیرا نومیدی رشته چشم داشت و امید را می‌گسلد و بدبیر انداختن وعده‌ها به ویژه اگر وعده بزرگ هم باشد، مایه کینه است.

گفتند: دنیا دار به چه نیاز دارد؟

گفت: فراخی روزی بی رنج، و شادی به گناه و خوشی به تن آسانی و تباهکاری.

باز می گفت: مرگ نیکان مایه آسایش خودشان است  
و مرگ بدان مایه آسایش دیگران.

پرسیدند: حال یکی را که از دوستانش بریده بود چگونه  
بریده است؟

گفت: از کم وفائی او بوده و ارج ننهادن به حق کدوستان  
به گردن او میدارند و بسا از ناپردباری او در برابر بد رفتاری  
دوستانش چنین کرده باشد.

پرسیدند: سیاستگراری با گناهکاری چگونه است؟  
گفت: آنکه سپاس به خدای بزرگ از دل باشد از گناه  
بدور است.

گفتند: بار کدام يك از گناهان برگردن آدمی گران تر  
است.  
گفت: بدی های کسی را از او نهان داشتن.

گفتند: چه چیز شایسته است که هیچ فراموش نشود؟  
گفت: نزد خردمندان گناهی که کرده اند و نزد نادانان  
کینه ای که بدل دارند.

گفتند: رشک بر چه چیز در رها کردن رشک یاری دهد؟  
گفت: اینکه رشک بر بداند رشک رنجی است که همواره  
بر دل اوست. و بداند هیچ دلیلی برای بازگرفتن نعمت از کسی  
در دست ندارد و بارشک بردن هیچ کس را جز خودش نمی آزارد.

گفتند: آیا رشک بر تواند به رشک برده زیانی زند؟  
گفت: چون جز با رسانیدن گزندى بخود نمیتواند چنین  
کند، چگونه تواند به رشک برده زیان رساند؟ بویژه که آن نعمت  
باو هم نخواهد رسید.

گفتند: چه آرایه ای پادشاهان را بهتر می آراید؟  
گفت: پاکی.

گفتند: از چه چیز؟  
گفت: از ناسزاها.

گفتند: باز چه؟  
گفت: از آنچه در دست مردم است، دست نگه دارد.

گفتند: دیگر چه؟

گفت: به آزمندی شناخته نشود تا ننگ آز به او بسته  
نگردد و به افزون خواهی رسوا نشود و فروغ شکوه شهریاری  
از او زده نگردد.

گفتند: چه چیز برای پادشاهان ستایش آور است و چه  
چیز حزم است و چه چیز بدنامی آور؟

گفت: کارهای ستایش آور همه يك چیز است و آن  
اینکه چون پادشاهی اندیشه نیکی کند آن اندیشه را بکاربرد.  
حزم نیز يك چیز است و آن ژرف نگری در کارهاست. کارهای  
زشت نیز یکی است و آن اینکه زمانی که خشم گرفتند، آنچه  
خشمشان فرمان داد همان را روان نکنند.

گفتند: یگانه راه برای زدودن شر رشک بران و دشمنان  
پادشاه چیست؟

گفت: اینکه پادشاه به هم نشینی دانشمندان و نیکان دل  
سته باشد و نیکی های رفتار ایشان را فراگیرد.

گفتند: چه چیز مرد را به ناز و اکتانند و رسوائی بار آورد؟  
گفت: هم نشینی بدان و تبه کاران و نادانان.

گفتند: کمال خرد آدمی در چیست؟  
گفت: کوچک شمردن این جهان و بی ارزش دانستن آن  
در برابر ارزش جهان دیگر. و بدور انداختن خوشی های فریبنده  
آن که هیچ گاه از بار گناه آنها ایمن نتوان بود.

گفتند: دنبال کردن خوشی ها برای بزرگان زشت تر است  
یا بازاری ها؟

گفت: برای بزرگان که آگاهند از سرگذشت گذشتگان  
و می دانند چگونه از نعمت ها کم بهره بردانند. و چه تلخ کامی ها  
که در زندگی کشیده اند.

گفتند: آراستگی مرد در کدام خوی اوست؟  
گفت: بردباری در حال خشم، بخشودن در چیزگی،  
بخشیدن بی چشم داشت. دل بستن به زندگی جاویدان نه باین سرای  
سینجی.

گفتند: از چه کسی باید بیشتر پرهیزید؟  
گفت: فرمانروایان ستمکار. دشمنان نیرومند. دوستان  
فریب کار.

داشتن خوی‌های نیکو و بردباری آراسته‌ترین رفتارهاست  
و دلسوزی به دیگران والاترین کارهاست و میان‌روی نیکوترین  
روش‌ها و فروتنی ستوده‌ترین روال‌ها. خداوند ما را براس  
و او نگهبان خوبی‌هاست».

\*\*\*

در مفهوم برخی پرسش‌ها و پاسخ‌ها تکرار و آشفتنگی در  
پاره‌ای از جاها دیده میشود که باید گفت: سرچشمه آن اشتباه‌کاری  
نساخان یا کاستن و افزودن بر آنها در دوره‌هایی از روزگاران  
گذشته است. بهر حال کتاب «جاویدان خرد» که گفته‌اند  
به‌خامه خود انوشروان بوده از کتابهای اخلاقی روزگار ساسانی  
است. آنچه هست از یکتسو و الاثنی‌ادب فارسی را در آن زمان  
نشان میدهد، از دیگر سو هنر گفت‌وگو در نگارش آن به‌خوبی  
نمایان است.

گفتند: کدام بدی است که به‌ساختن آن دشوار است؟  
گفت: خودبینی و ستیزه‌جویی.

گفتند: پرهیز از چه چیز شایسته‌تر است؟  
گفت: از هر چه به‌وس نزدیکتر است.

گفتند: چه چیز منش را پاکیزه میدارد؟  
گفت: دوستان اندرزگر.

ابوعلی مسکویه در پشت‌سر این گفت‌وگوها چنین آورده  
است:

«چون انوشروان کتاب پرسش‌نامه را به‌پایان رسانید در  
پایان آن چنین افزود: من در جوانی خرد خود را برتر  
می‌گرفتم و دوستدار دانش بودم و از هر آموزاکی جستجو  
میکردم. دینم بزرگترین و ارجمندترین چیزها خرد است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

